

## «سخن شناس نه ای، جان من خطا اینجاست»

اخیراً، با انتشار آخرین مقاله از سلسله مقالات پنج گانه اکبر گنجی و ادعاهای و انگیزه خوانی های او به جای نقد نظریه «رؤیاهای رسولانه»، و عدم پاسخ گویی دکتر عبدالکریم سروش به مغالطه ها و پرونده سازی های او، بار دیگر موج جدیدی از حملات علیه دکتر سروش برخاسته که همگی کاملاً هماهنگ و مشابه با ادعاهای از پیش ثبت شده اکبر گنجی و به نوعی تکثیر همان نوشته هاست!

اگر این گروه منتقدان واقعاً قصد نقد نظریه و روشن شدن نکات مبهم آن را دارند، چه جای آنکه پرونده های کهنه و دروغین دیگر را به نام نقد بگشایند؟! آیا واقعاً فکر می کنند که با تکرار آن افتراهای قدیمی، سروش را می توانند وادار کنند تا پاسخی به توهمات قلمی ایشان بدهد؟ کسی نیست بپرسد که انقلاب فرهنگی چه ارتباطی با نظریه رؤیاهای رسولانه دارد؟ یا پاسخ های سروش به کسانی که اکبر گنجی پرونده قطوری از نحوه رفتار و گفتارشان زیر بغل دارد، و آن ها را مکتوب هم کرده است، چه گره ای از این نظریه خواهد گشود؟

اکبر گنجی در ۱۳۸۹ مقالاتی تحت عنوان «زبان روشنفکری معاصر» نوشت و در آن با آوردن مثال های فراوان به نحوه مواجهه قلمی و گفتاری تعدادی از افرادی پرداخت که آنها را واجد این لقب می دانست. در این سلسله مقالات که تعدادشان بیش از ده بود، به زبان تند روشنفکران مورد نظرش به جای نقد اندیشه یکدیگر پرداخت. وی با بررسی زبان اسماعیل خویی، آرامش دوستدار، عبدالکریم سروش، سیدجواد طباطبایی، مراد فرهادپور، محمود دولت آبادی و ... رضا داوری را از این حلقه بیرون گذاشت و پیش از همه به واکاوی زبان آرامش دوستدار پرداخت که در نوشته های خویش عبدالکریم سروش، فرید، میشل فوکو، آیت الله شریعتمداری و بازرگان، رضا داوری، مجتهد شبستری، شیرین عبادی، عباس میلانی، ملی مذهبی ها، جلال آل احمد و سید جواد طباطبایی را آماج حملات زبانی خود قرار داده است و حتی شخصیت های غربی نظیر هابرماس، ریچارد رورتی، ادوارد سعید و... از تیغ زبان او به نام نقد در امان نبوده اند. نظر دوستدار در باره مولوی اوج بدزبانی و تلخی وی در باره این شخصیت نامدار فرهنگی ادبی ایران است.

گنجی پس از دوستدار، زبان طباطبایی را مورد بررسی قرار می دهد که او نیز متقابلاً آرامش دوستدار را به تیغ قهر نواخته و همان را به شریعتی، سروش، سید جمال الدین اسدآبادی، آل احمد، حائری، احسان نراقی، داریوش شایگان، سیدحسین نصر، عباس میلانی، ماشاءالله آجودانی، آیت الله منتظری، حسن یوسفی اشکوری و ... روا داشته است. شعر پر از اهانت و افترای اسماعیل خویی و سخنان پر از نیش و تهمت محمود دولت آبادی را نسبت به عبدالکریم سروش نقل می کند و در قسمت یازدهم این پرونده قطور نوبت به زبان عبدالکریم

سروش می رسد. جای شکرش باقیست که در این پرونده ۱۰۰ صفحه ای روشن می شود که سروش هرگز آغاز کننده پرتاب تیرهای زهرآگین به سوی این به اصطلاح روشنفکران نبوده است و همیشه چنان که خود تصریح کرده پس از تحمل بسیار در برابر سخنان لغو این بدگویان شروع به پاسخ گویی به آنان کرده است. حال اکبر گنجی پس از پنج نوبت افترا نویسی به جای نقد نظریه رؤیاهای رسولانه همفکرانش را به یاری فراخوانده و هر لحظه آتش توپخانه خود و همدلانش را بیش از پیش به سوی سروش نشانه می رود و در عین حال از وی می خواهد که پاسخی به او بدهد!

جالب اینجاست که آرش نراقی ابتدا باب سخن لغوی را گشود که کفگیر نحله روشنفکران دینی (مشخصاً محمد مجتهد شبستری و عبدالکریم سروش) به ته دیگ خورده و بازارشان کساد شده و سعی دارند دکان تازه ای باز کنند، و پس از آن از قصد سروش در به راه انداختن «فرقه سروشیه» یاد کرد، و گنجی که خود زمانی به نقد نظریات نراقی در رد دیدگاه های دینی و اسلامی در مذمت هم جنس گرایی و خودارضایی و ... پرداخته بود، اینک زمان را مناسب دانست که از آبی که نراقی گل آلودش کرده بود، ماهی بگیرد و بلکه ماهیان درشتتری را هم صید کند. پس نه تنها سخن بی پایه و اساس نراقی را تکرار کرد که شاخ و برگ های بسیار هم بر آن افزود از جمله ممتاز بودگی نظریه مشرکان در دیدگاه سروش، و آخر اینکه سروش با این نظریه می خواهد پیامبر گرامی اسلام را از مقام خاتمیت ساقط کند و خود به جای او بنشیند! اگر به زعم گنجی، سروش چنین قصدی دارد چرا پیش از سروش به پیامبر بهائیان نمی پردازد که بیش از یک قرن و نیم است با چنین ادعایی پیامبر اسلام را از خاتمیت خود ساقط کرده؟ گنجی چندی است دائماً سنگ بهائیان را به سینه می زند و حتی بهائیت را جزو ادیان ابراهیمی به حساب آورده کنار یهودیت و مسیحیت می نشاند! کدام یک از اقوال او را باید ملاک اندیشه راستین او فرض کرد؟

جالب اینجاست که گنجی برای اثبات روشنفکری خود بارها در مقالات خود سروش را علیرغم باور او به پلورالیسم دینی با اشاره به عضویت یکساله اش در انجمن حجّیه، هنگامی که نوجوانی بیش نبوده است، متهم کرده و علم دیگری را نیز علیه او بلند می کند که اساساً سروش که با بهائیت خصومت دارد، چطور می تواند روشنفکر تلقی شود؟!

در یکی دو هفته اخیر محمد سهمی به پشت گرمی گنجی درآمده و با باز نشرکردن نوشته های پیشین گنجی ادعاهای قبلی او را علیه سروش تکرار می کند. حيله مغرضانه ای که گنجی و محمد سهمی در نوشته های خود بدان دست می آویزند این است که سخنان سروش را به گروهی که پیشتر از آنها یاد شد (فرهادپور، و

خویی و دولت آبادی و...) می آورند بدون اینکه اشاره ای بکنند که وی کی و چرا چنین گفته است! زهی داوری منصفانه، زهی استدلال بی بنیاد!

گنجی در آغاز مقاله زبان روشنفکری معاصر، دکتر سروش را «بی تردید یکی از روشنفکران تأثیر گذار دوران معاصر ایران» و «انقلاب فرهنگی» را نیز «از مهمترین موضوعات مورد نزاع بین او و مخالفانش» دانست. جالب اینجاست که او بر واژه «مخالفان» تأکید داشته و از قول سروش در واکنش به این حملات چنین نقل کرده است: «من با کسی محاجه نمی کنم و به کسی نمی تازم، تنها پس از آن که فردی بارها مرا با زبان خود بگوید، پاسخی در خور زبان او خواهم داد.»

حال گویا گنجی می خواهد آنقدر به سروش ناسزا بگوید تا مگر او را وادارد پاسخی در خور به او بگوید شاید خود فرصت بیابد تا از آن چماقی بسازد و بر سر سروش بکوبد! چه خیال خامی!

جای تعجب است که آن همه اسناد و مدارکی که آقای گنجی در آن مقالات آورده اند حالا از سوی خود و موافقانش مورد قبول نیست و باز هم بر این مسئله پای می فشارند که انقلاب فرهنگی و تصفیه اساتید و دانشجویان توسط سروش انجام شده است! شگفتی دیگر اینست که چرا «عدم پاسخگویی» دکتر سروش به مقالات مغرضانه آقای گنجی توهین و اهانت به او محسوب می شود؟ اما این همه افترا و بهتان و ادعای گنجی به دکتر سروش مصداق توهین و پرونده سازی و بهانه دادن به دست معاندان قسم خورده ایشان به حساب نمی آید؟

چرا حتی جملات تمام موافقان و حامیان آقای گنجی درباره انقلاب فرهنگی عیناً یکی است و همه از توهین دکتر سروش به اکبر گنجی می گویند، در حالی که سخنی از دهان سروش خارج نشده، بسیار تردید برانگیز است. سروش در پاسخ به پرسشی در باره ادعای پیامبری که آقای گنجی به ایشان نسبت داده، به آوردن آیه ای از قرآن اکتفا کرده است: از این افتراهای مغرضانه با بزرگواری عبور کنید، و ادا مروا باللغو مروا کراماً! آیا این همان توهین و اهانت و گناه نابخشودنی در پاسخ به پنج مقاله سراسر بغض و بهتان آقای گنجی است که در بوق و کرنا می شود بدون آنکه اصل مطلب را بیاورند. آخر نیم سطر پاسخ سروش کجا، پنج طومار بلند به نام نقد گنجی کجا؟ ادامه چنین مجادلاتی به راستی بی فایده است، چون کسی پاسخ نمی خواهد، بلکه جنجال به پا کردن مورد نظر است.

این مدعیان اخلاق روشنفکری و دینی یک بار هم که شده به همان مقاله مورد استناد خود یعنی نوشته جناب گنجی در باره زبان روشنفکران مراجعه کنند و ببینند آن حضرات که نام می برند ابتدا چگونه سروش را آماج حملات تند و اهانت بار خود کرده اند و آنچه شنیده اند عشری از هزار آنها نبوده است؟ چرا نمی گویند دوستدار و داوری و فرهادپور و خویی و ... چه گفته اند و فقط به بازخوانی پاسخ سروش به آنان اکتفا می کنند. این هم ظلم دیگری است که بر او می رود. اگر نقد شما بیطرفانه است همه را در برابر هم بیاورید!

به خدا پناه می بریم از این ظلم که در روز روشن در برابر چشم دوستان اتفاق می افتد و دست بر چشم نهاده اند تا نبینند. یاد دعای عاشورا می افتم که خطابش به کسانی است که ظلم را دیدند و سکوت کردند. این هجوم همه جانبه به اندیشه یک متفکر در حوزه اندیشه دینی تازگی ندارد، چنانکه در حوزه فلسفه هم بی سابقه نیست. بی اختیار اسپینوزا به یاد می آید که چگونه از سوی همکیشان خود مورد تکفیر واقع شد و بر او آن رفت که رفت!

اگر گنجی و محمد سهمی و برخی مدافعان کامنت گذار ذیل پست های صفحات مجازی آنها، سروش را مشمول حملات یک سویه خود کنند، چندان عجیب نیست. اما از برخی دیگر انتظار نمی رود که ضمن گلایه از سروش به او توصیه کنند به گنجی پاسخ گوید!

آنان که دائما ماجرای انقلاب فرهنگی را چماق کرده و بر سر دکتر سروش می کوبند، بهتر است به همان مقاله آقای گنجی رجوع کنند تا بدانند چه کسانی مخالف بازگشایی دانشگاه ها بودند و سروش چه خون دلها خورد تا توانست دانشگاه ها را نه پس از بیست سال که پس از دو سال بازگشاید. عجب! به جای سپاسگزاری از او که کشور را از بیست سال تعطیلی دانشگاه به خواست محصولی و هاشمی ثمره و احمدی نژاد و ... رها کند و کسی امروز از آنها یاد نمی کند، سروش مشمول ناسزاگویی قرار می گیرد که با قدرت دانش در برابر این مخالفان ایستاد تا دانشگاه ها را باز کند و کرد.

«رؤیاهای رسولانه» صرف یک نظریه است و تاکنون مورد نقد و بررسی مخالفان و موافقان زیادی واقع شده است. سروش از میان خیل ناقدان به برخی پاسخ داده به بسیاری هم پاسخ نداده است نظیر دکتر عبدالکریمی و ناقد و نکونام و ... ولی کسی تا به حال جز اکبر گنجی جنجال به راه نینداخته که من نقد نظریه سروش کرده ام و او پاسخی به افتراهایم نمی دهد! زهی انصاف! گیرم ده ها نفر به این نظریه ایراد گرفته و مخالفند و بر آن نقد نوشته اند. گستره این نقدها به افغانستان هم کشیده شده است، آیا صاحب نظریه موظف است به همه پاسخ گوید؟ کسانی که حتی به الفبای بنیادی نظریه او توجه می کنند و نمی خواهند با نگاه جدیدی به قرآن کریم

بنگرند، شاید افق معنایی تازه ای به رویشان گشوده شود، چه انتظاری دارند که به فهم درستی از این نظریه نائل آیند؟

نقد اگر نقد است این همه آشوب از کجا برمی خیزد؟ آقای گنجی نقدی اگر داشته ارائه کرده، صاحب نظریه هم مایل نیست پاسخی به نوشته های ایشان به نام مجعول نقد بدهد، گناه و خطایش چیست؟

بخش اعظم مقاله محمد سهیمی، یکی از آخرین مدافعان گنجی، آوردن نقل قول کسانی است که در مقاله ۱۳۸۹ گنجی سروش را عامل تعطیلی دانشگاه ها در انقلاب فرهنگی دانسته اند و هنگامی که در این مواجهه یک سویه مورد اعتراض برخی روشن بینان قرار می گیرد، از در انکار درمی آید که منظورش انقلاب فرهنگی نبود، بلکه زبان دکتر سروش مورد نظرش بود! حال معلوم نیست چرا این جماعت ول کن نیستند و پاسخ از دکتر سروش می طلبند. سروش در شش (بگذریم که سهیمی تعداد آن ها را پنج ذکر می کند) مقاله مستدل و چندین سخنرانی و پرسش و پاسخ و ... در باره نظریه اش سخن گفته است. اگر ایشان به دنبال فهم نظریه بودند، می توانستند متوجه شوند که منشأ نظریه او و لبّ مطلبش چیست. ولی ظاهراً قصدشان این نیست. آیا مترصد پاسخ سروش اند تا آن را دستاویز تهمت های جدید خود کنند؟ روشن نیست چرا برخی از دکتر سروش می خواهند پاسخ این «جعلیات وارونه» را که نام نقد به آن داده اند، بدهد؟ آخر کسی که «رؤیای رسولانه» را به «خواب پریشان» از جنس خوابهای خودش تعبیر می کند، چه فهمی از مبانی این نظریه دارد که طلب استدلال دیگری می کند؟

سروش غرق در معنویت پیامبر گرامی اسلام و حقانیت امیرالمؤمنین و عرفان مولوی است که هر کس بی غرضانه پای سخن او بنشیند از عطر آن محظوظ خواهد شد چنانکه چنین لطفی در بسیاری از آثار او موج می زند: حدیث بندگی و دلبردگی، قمار عاشقانه، تصحیح مثنوی معنوی نسخه قونیه، لبّ لباب، اوصاف پارسایان و ... از این دست آثار او هستند. چه سنخیتی میان طرز تفکر سروش با چنین آثاری و جناب گنجی با آثاری نظیر: تاریکخانه اشباح، عالیجناب سرخپوش و عالیجنابان خاکستری و ... هست. هدف کاستن از ارزش روشنگرانه آثار گنجی نیست بلکه تفاوت اندیشه و خطی مشی فکری این دو مدّ نظر است.

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست

سخن شناس نئی جان من خطا اینجاست

بیشتر آنچه سهیمی در اولین مقاله اش آورده قبلاً ذیل پست های گنجی به عنوان کامنت با نام هایی نظیر زاهدی و شاهین و آزیتا و ... عیناً آمده است گویا نویسنده همه آنها یکی است! همه آنها یکی پس از دیگری در کامنت های طولانی و متوالی مدعیات جناب سهیمی را تکرار کرده اند! چنین اتفاق نظر و مشابهت قلمی چند نفر و حمایت بی وقفه ایشان از آقای گنجی شگفت آور است!

سهیمی در آخرین مقاله خود: «مریدان دکتر سروش: تقلیل نقد به "حکم تکفیر"» پس از آوردن بخش هایی در صدور حکم نفی تکفیر از جانب رهبر ایران می نویسد:

«پنج مقاله "روایهای رسولانه" آقای دکتر سروش که قرآن را به خواب های پریشان پس از حالات صرع گونه و غلط گزارش شده حضرت محمد فرو می کاست که توسط چند نفر، از جمله آقایان دکتر محسن آرمین، دکتر غلامرضا کاشی، دکتر بیژن عبدالکریمی، دکتر کدیور، دکتر نراقی، حسن یوسفی اشکوری، عبدالعلی بازرگان، و گنجی نقد شده اند، به ترتیب در ۱۷ خرداد ۱۳۹۲، ۱۹ تیر ۱۳۹۲، ۱۴ شهریور ۱۳۹۲، اسفند ماه ۱۳۹۲ و خرداد ۱۳۹۳ در وبسایت جرس منتشر شد.» حال به نتیجه ای که سهیمی از این بند می آورد، توجه کنیم:

«بنابراین، اولین مقاله آقای دکتر سروش در این باره حدود یک سال بعد از تحسین آقای دکتر سروش از آیت الله خامنه ای برای نفی صدور حکم تکفیر انتشار یافت.»

منظور این نتیجه گیری چیست؟ یعنی سروش صبر کرد تا حکم نفی تکفیر صادر شود تا بعد به کفرگویی بپردازد؟ عجب نتیجه گیری بکری؟ فقط از تاریکخانه اشباح چنین نتیجه ای برمی آید!

گویا آقای سهیمی به عمد فراموش کرده است که اکبر گنجی به دلیل نوشتن مجموعه مقالات قرآن محمدی که در آن مقالات دلایل بسیاری را برای این مدعا که «قرآن یک کلام بشریست» مطرح می کند، و توسط آیت الله مکارم شیرازی مرتد و ناپاک اعلام شد! گنجی در آن مقالات از معتقدان به این سخن که «قرآن کلام خداست» می خواهد تنها یک دلیل برای صدق این مدعای خود بیاورند. گنجی معتقد است در طول تاریخ معتقدان به این مدعا که «قرآن کلام خداست» حتی یک دلیل منطقی برای ادعای خود نیاورده اند. وی همچنین در کتاب آسمانی یهودیان و مسیحیان تردید کرده است. گنجی در بخش دیگری از این مقالات مدعی می شود که امام دوازدهم شیعیان (امام زمان) وجود خارجی نداشته است: «دوازدهمین امام شیعیان (مهدی) وجود خارجی ندارد، امام غایب، برساخته نزع‌های خانوادگی بر سر ارث و میراث است.» طنز ماجرا این است که حال گنجی از در دیگری وارد شده و آنچه را خود مضمول آن بوده در حق سروش روا می شمارد!

موضوع این نیست که به شیوه گنجی و سهمی که سروش و موافقانش را به چماق تکفیر می کوبند و از در انکار وارد می شوند، به این سنخ دیدگاه های گنجی بیاویزیم اما کسی که به دلیل چنین عقایدی در مظان اتهام تکفیر قرار گرفته، چرا سابقه خود را فراموش کرده و حال خود دیگری جزو چماق به دستان تکفیری در آمده است؟

آقای سهمی گنجی و خودش را در کنار آقایان «آرمین و عبدالکریمی و اشکوری و بازرگان و ...» آورده و فراموش می کند که سروش به برخی از نامبردگان در همین باب پاسخی شایسته و معرفتی داده است.

سهمی ادعای دیگری را هم به مدعیات پیشین گنجی افزوده شده است: "آقای دکتر سروش پس از کشتار ناجوانمردانه چند هزار زندانی سیاسی و عقیدتی همچنان "امام خمینی" را به عرش می رساند... یعنی سروش در سال ۶۷ از این کشتار حمایت کرده است؟ جایی که نخست وزیر و رییس جمهور و بسیاری مسئولان سیاسی وقت از وقوع چنین رخدادی اظهار بی اطلاعی می کنند، سروش چه کاره بود که از آن باخبر باشد؟ باید از آقای گنجی پرسید شما در خلال آن سالها کجا بودید و چه می کردید؟ یاد سروده طنزی از ابوالقاسم حالت در باره «کراوات» می افتم که:

«کانچه اسباب گرفتاری هر مرد و زن است / همه تقصیر کراوات من است! حال هر چه در خلال این ۳۷ سال در ایران اتفاق افتاده مسئولش کسی جز سروش نیست!

سهمی در همان نوشته خود آورده که سروش خود را یکی از اولیاء خداوند نامیده است! آخر کجا و کی سروش چنین ادعایی کرده است؟ کجا از او شنیده یا دیده اید؟ هر کس از در دفاع از حق و در اینجا از سروش برآید، کلیشه کهنه "مرید و مرادبازی" بر او بار می شود. اما دفاع آقای سهمی از گنجی مشمول این کلیشه البته که نیست! در نقد نظریه «رؤیاهای رسولانه» و دفاع از گنجی چرا پرونده های بیش از نیم قرن قبل مورد بازبینی قرار می گیرد؟ اساسا چه لزومی دارد که در این میانه برخی بریده ها و گزیده های هدفدار در نوشته سال ۸۹ گنجی نقل شود بدون اظهار نظرهای خود او و بخش عظیمی که از زبان تلخ دیگران خطاب به سروش آورده است؟ آقای سهمی چه منظوری از این کار یک سویه دارد؟ مقاله بلند اکبر گنجی به مدد اینترنت در دسترس است، نیازی به بریده بریده بازگو کردنش نیست! دائما هم آقای سهمی یادآور می شود که: "نگارنده تأکید می کند که اشاره به این شخصیتها در رابطه با آقای دکتر سروش به معنی جانبداری از آنها نیست."!!!

می توان به آقای سهیمی گفت که تکرار مقاله دیگری (اینجا مقاله آقای گنجی) با کمی تغییر انصافاً نمی تواند کار علمی استاد فرهیخته ای چون شما باشد که به گفته خودتان صاحب ده ها کتاب و ۴۰۰ مقاله علمی به زبان های فارسی و انگلیسی و ... هستید. خوب است که پاسخ سروش به فرهادپور را آورده اید که از روی آن مشخص است که فرهاد پور چه گفته بوده است. بعد هم نوبت به دولت آبادی می رسد که اتهام انقلاب فرهنگی را در حضور میرحسین موسوی به سروش زد و او را شیخ انقلاب خواند و البته پاسخی در خور گرفت. آقای سهیمی! آن روزها که آقای گنجی آن مقالات زبان روشنفکری و تراژدی انقلاب فرهنگی را می نوشت آن قدر انصاف داشت که ابتدا سخنان افرادی که شما به ترتیب نام برده اید ، آورده و نشان دهد که آنها ابتدا به سروش حمله کرده اند و از پی اهانت های آنهاست که سروش پاسخی می دهد. اما شما یک سویه نوشته اکبر گنجی را هم سانسور کرده و فقط جوابیه های سروش را بدون اشاره به آن افراد ذکر کرده ای!

سهیمی و «طرح نظرات در بی بی سی و صدای آمریکا و عدم واکنش به آنها»

سهیمی هم در مقاله پیشین و هم در مقاله جدید به موضوع طرح «رؤیاهای رسولانه» در پرگار می پردازد:

«آقای دکتر سروش از تلویزیون بی بی سی برای عمومی کردن مدعیاتش استفاده کرد. در انتخاب طرف مناظره هم دقت کافی شده بود. با این که بر طبق اطلاعات نگارنده [مشابه پرونده روکنی اکبر گنجی] برنامه پرگار افراد بسیاری را برای مناظره به دکتر سروش پیشنهاد کرد، اما ایشان شخصیت وارسته ای چون آقای مهندس عبدالعلی بازرگان را به عنوان طرف بحث انتخاب کرد که علاقه ای به مباحث فلسفی و کلامی نداشته، به طور قطع اصلاً از مبانی متافیزیکی مدعیات آقای دکتر سروش اطلاع نداشت و صرفاً علاقمند به مباحث درون دینی است.»!

به این ترتیب سهیمی (و گنجی) اعتراف می کنند که «شخصیت وارسته ای چون آقای مهندس عبدالعلی بازرگان» از «مبانی متافیزیکی مدعیات آقای دکتر سروش اطلاع نداشت» و تلویحاً از نامناسب بودن نظریات مهندس عبدالعلی بازرگان در این باب پرده برمی دارند. این هم اهانتی است که به مهندس بازرگان روا می دارند به این معنی که انتخاب ایشان به عنوان طرف مقابل دکتر سروش درست نبوده و سروش با هدف خاصی ایشان را برگزیده چون می دانسته که او «صرفاً علاقمند به مباحث درون دینی است!» سروش باید اکبر گنجی یا محمد سهیمی را به عنوان طرف مباحثه برمی گزید چون ایشان عمیقاً با مبانی متافیزیکی بحث او آشنا هستند!



برای سهمی (و گنجی) مسئله این است که چرا بی بی سی این قدر وقت به باز کردن نظریه سروش اختصاص داده و آن را برنامه ریزی خاصی از جانب سروش می نمایند. اشکالی که گنجی ابتدا در مقاله «ممتاز بودگی مشرکان در فرضیه خواب های محمد» وارد آورد و سهمی همان را تکرار می کند!

«با این که چند سالی از طرح مقاله ها و سخنرانی های بسیار سروش در مورد این فرضیه می گذشت، اما تلویزیون و وبسایت بی بی سی به نحو بی سابقه ای آن را به قلمرو عمومی کشاند. اگر بی بی سی همچنان به تبلیغ سروش و فرضیه اش ادامه دهد، این امر در موفقیت او بی تأثیر نخواهد بود.» حال ببینید که سهمی چطور بند به بند همان ایرادهایی را برمی شمرد که گنجی در مقالات خود پیشتر آورده است:

«فرضیه خواب های رسولانه، فرضیه ای جدید نیست. قدیمی بودن فرضیه خواب های رسولانه سروش پیامدهای بسیار مهمی دارد که نوشتار کنونی ناظر به یکی از آنها خواهد بود. اما- و این اصل بسیار مهم است- نارواترین و مضحک ترین رویکرد در دین شناسی و فهم دین، تکفیر و طرد و منکوب کردن است. تکفیر کار فقیهان است، اما آنان نیز رفته رفته در حال فهم و کشف این واقعیت هستند که در دوران معاصر تکفیر نه تنها مانع بسط آن چه آنان «بدعت» و «کفر» به شمار می آورند، نیست، بلکه از نظر اجتماعی کاملاً به سود نظریه پرداز و فرضیه اش تمام می شود. به همین دلیل برخی افراد به تندترین شکل ممکن به باورهای بنیادین مسلمانان و خود آنان اهانت می کنند تا در اثر واکنش های تکفیرگرانه به نان و نوایی برسند.»

گذشته از اینکه مقاله اخیر منتشر شده به نام محمد سهمی به مسئله تکفیر و رد آن اختصاص یافته، می توان پرسید مگر کار یک رسانه در بخش فرهنگی نمی تواند پرداختن به چنین موضوعی باشد که به قول شما سه سال از طرح آن می گذرد و افراد زیادی بر آن نقد نوشته اند. برنامه پرگار هم به طرح موضوعات مطرح اندیشگی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی می پردازد. حال اختصاص یافتن دو برنامه به چنین موضوعی چرا محل ایراد است؟ مگر شما نمی گوید سروش باید به روشن کردن نکات مبهم نظریه اش پردازد؟ وظیفه رسانه طرح عمومی مواردی است که در جامعه مورد بحث و تبادل نظر است. آیا می توان پرسید چرا گویا نیوز به انتشار ادعای نامی شما می پردازد و البته هر کامنت مخالفی را هم حذف می کند! اگر سروش فقط یک بار پس از پنجاه سال تحقیق و هم نشینی با مولانا برای بحثی در باره او به صدای آمریکا دعوت شده است، اکبر گنجی هم اوقات زیادی را در همین رسانه در اختیار داشته است. شما نمی پرسید چرا؟ خوانندگان منصف را به این بند از نوشته اخیر و سراسر مغرضانه سهمی ارجاع می دهم:

«آقای دکتر سروش در یک برنامه یک ساعته اختصاصی تلویزیون صدای آمریکا نیز اعلام کرد که مثنوی مولوی عدل قرآن است. مولوی پیامبر عشق است و دین تازه ای آورده است. ایشان دلایل خود برای این ادعا را هم مطرح کرد. با توجه به اعتقاد عموم مسلمانان به ختم نبوت، این ادعای بسیار بزرگی بود.

میلیون ها بیننده این سخنان را شنیدند، اما فقیهان، مراجع تقلید و زمامداران جمهوری اسلامی آنها را ناشنیده گرفتند. این در حالی است که همه می دانند که مسئولان جمهوری اسلامی و فقیهان به تلویزیون صدای آمریکا و بی بی سی حساسیت بسیار شدیدی دارند. همیشه کوچکترین مسائل این دو رسانه و مخالفان خود را مورد حمله شدید قرار داده، و حتی زندانی نموده اند.»

آقای سهمی ناراحت است که چرا مسئولان جمهوری اسلامی سخنان سروش را نادیده گرفته و به آن توجهی نمی کنند؟ وقتی سروش دباغ، فرزند ارشد دکتر سروش، که بارها در این دو مقاله مورد اتهام قرار گرفته، علیرغم میل خود به پرداختن به این مسئله، در پاسخ به این پرسش که چرا دکتر سروش به اکبر گنجی پاسخ نمی دهد، بگوید چون او به شیوه بولتن نویسی قصد پرونده سازی دارد و از جنس بحث معرفتی نیست، مورد انتقاد شما قرار می گیرد که چرا چنین گفته است؟ آیا سروش باید به شما پاسخگو باشد وقتی می نویسد:

«چرا فقیهان، مراجع تقلید و زمامداران جمهوری اسلامی در مورد مناظره و بحث های آقای دکتر سروش سکوت مطلق کرده و هیچ واکنشی نشان ندادند؟ نگارنده می تواند دستکم دو احتمال را مطرح کند.

یک احتمال این است که دستوری از مرکز به همه داده باشند که واکنشی نشان ندهند. احتمال دیگر، عمل به حکم مکرر آیت الله خامنه ای است که تکفیر هیچ نتیجه ای نداشته و به سود فردی که تکفیر می شود تمام می شود. جنجال راه انداختن پیرامون این نظرات به سود آقای دکتر سروش تمام خواهد شد، پس بهترین سیاست، سکوت است.

اگر قرار بر تکفیر و برخورد با آقای دکتر سروش بود، قاعدتاً میبایست پس از برنامه های تلویزیون آمریکا و بی بی سی صورت می گرفت که میلیونها بیننده داشت. ولی هیچ خبری از صدور حکم ارتداد و تکفیر نبود و نیست.»

آخر انصاف دهید این پرونده سازی نیست؟ کجای قول سروش دباغ نارواست که می گوید تنها نتیجه ی انتشار این مقالات گنجی [سهمی هم حالا به آن اضافه شده است] جار زدن این امر است که ایها الناس! چه نشسته اید

که فلانی (عبدالکریم سروش) از دایره ی دیانت اسلام خارج شده، چماق ارتداد و تکفیر بردارید و حق او را کف دستش بگذارید!

سهیمی ایراد می گیرد که سروش در کتابخانه کنگره فلو شیب گرفته و فلان جا سخنرانی کرده و فلان جوایز را گرفته و حتی به زندگی او و فرزندانش پس از مصائبی که بر او و خانواده اش رفته، معترض است. گویی نراقی و گنجی و سهیمی و ... در ایران به سر می برند! خوب شما هم که در آمریکا زندگی می کنید و در دانشگاه کارولینا هستید، اگر اشتباه نکنم همان جا که جناب کدیور هم هستند، آیا این باید مایه تاختن به شما باشد؟ شما هم اگر می توانید در کتابخانه کنگره فلوشیپ بگیرید، کسی مخالفتی ندارد. اگر می توانید جوایز نهادهای فلسفی و ... را هم بگیرید و جزء تأثیرگذارترین اندیشمندان جهان انتخاب شوید، باعث افتخار ما هموطنان شما خواهد بود.

آقای سهیمی مدعی است که سروش در ادامه برخوردار تند با این گروه [روشنفکران دینی!] « با کمال تأسف از فرزند بزرگ خود نیز برای حمله به منتقدین تواندیش خود استفاده کرده و به نام فرزندش علیه آنان تندترین سخنان را می نویسد.»

به ادعای سهیمی نوشته های فیس بوکی سروش دَبَاغ نوشته عبدالکریم سروش است! چنانکه زاهدی و شاهین و ... همین ادعا را داشتند! به رغم گمان آقای سهیمی هر کس که با نثر این دو آشنا باشد می تواند به راحتی تفاوت نحوه نگارش و پرداخت و اساساً نوع موضوعات پدر و پسر را از یکدیگر تشخیص دهد. معلوم نیست مورد استناد آقای سهیمی در افزودن چنین تهمتی به بار اتهام های پیشین به دکتر سروش و خانواده او چیست؟ اگر ایشان می توانند بدون استناد به شهادی متقن ادعا کند که پست های فیس بوکی سروش دَبَاغ نوشته عبدالکریم سروش است، به همان راحتی دیگران هم می توانند مدعی باشند که نوشته آقای سهیمی از آن اکبر گنجی است! چنانکه در همین پست از سوی برخی آمده است. اگر سهیمی نمی تواند چنین اتهامی را اثبات کند، طلب عذرخواهی از آنکه متهمش کرده، به جاست.

اما قائله به این ختم نمی شود. پس از آن نیز به کرات از سروش دَبَاغ یاد می شود که نراقی را به سرقت نظریه دکتر سروش متهم کرده است، هر چند که آن نوشته های فیس بوکی به زعم ایشان نه نوشته سروش دَبَاغ که نوشته عبدالکریم سروش است! حالا مشکل چند تا می شود و از آن سخن می رود که اساساً نظریه هر چند با تفاوت هایی، از آن آرش نراقی است و در موردی هم استاد مجتهد شبستری. ماجرا چنان پیچیده می شود که ایشان فراموش می کند تا کنون در مذمت این نظریه سخن می رفته است، حال بر سر اینکه چه کسی ابتدا آن را

مطرح کرده، دعواست! چه آش هفت جوشی! بعد هم به ادعای نراقی می پردازد که دکتر سروش را به فرقه سازی به نام «فرقه سروشیه» متهم می کند! ذکر طنزآمیز خوابی از قول دکتر ادیب سلطانی که دکتر سروش در خلال سخنرانی خود با خنده و مزاح تعریف می کند. حداقل کاش می گفتند سروش «طریقت» تازه ای را بنا نهاده است و سیر و سلوکی عارفانه را دنبال می کند، نه فرقه سازی که بار معنایی منفی در خود دارد.

ماجرای اینجاست نمی شود. استادی از ایران کامنتی با حروف اول نام خود «ه.ف.» زیر یکی از پست های آقای گنجی می گذارد و ابتدا سوابق نیک گذشته او را می ستاید و به ادله و برهان می گوید که بهتر است شما در حوزه سیاست ورزی مشغول باشی و الهیات و علم تفسیر و ... را به متخصصان آن واگذاری. این نیز بر گنجی و حامیانش از جمله آقای سهمی نسبت دادن بیسوادی به گنجی تلقی شده است! زاهدی نامی در کامنت های مختلف چنان به آن بنده خدا می تازد که از چشم هیچ صاحب انصافی پوشیده نمی ماند.

با این همه آقای سهمی در ادامه دفاع از گنجی، می گوید کدام افترا و اتهام به شما زده شده است! شگفتا! ادعای «فرقه سازی» و «پیامبری کردن» و «ابداع دین جدید» ... اتهام نیست؟!

وی هدف مقاله جدید خود را چنین بیان می کند:

«هدف مقاله کنونی این است که نشان دهد ادعای "تکفیر" توسط این آقایان دارای هیچگونه شالوده محکمی نیست، و در حقیقت بر باد هوا است، و در نتیجه خیال مریدان آقای دکتر سروش، از جمله فرزندان ایشان باید راحت باشد. به نظر می رسد طرح این ادعا دارای دو هدف میباشد. اول، مظلوم نمایی به قصد فرار از نقد و پاسخگویی.»

دکتر سروش کی «مظلوم نمایی» کرده که این مرتبه دوم است؟ «فرار از نقد و پاسخ گویی» یا احتراز از در آویختن با کسانی که قصدشان فهم و درک مسئله نیست بلکه فقط می خواهند به قول آقای جلایی پور «گرد و غبار» به پا کنند!

سهمی می افزاید: « ادعای آقای گنجی، که حداکثر میتواند به دلیل تفسیر اشتباه از صحبت های آقای دکتر سروش اشتباه باشد این است که معنی این نظرات گذار از پیامبری حضرت محمد به پیامبری مولوی و از آنجا به پیامبری آقای دکتر سروش است. کجای این سخنان افترا، دروغ و غرض ورزی است؟».

بعد دوباره پای سروش دباغ و پست فیس بوکی او به میان می آید که البته به نظر آقای سهیمی [احتمالا در مشورت با گنجی] نثر دکتر سروش است! این هم اتهام دیگر. او نوشته است: « اگر سند معتبری درباره "بولتن نویس" بودن آقای گنجی برای سپاه وجود دارد، باید در معرض دید عمومی قرار گیرد. ولی تا آنجایی که نگارنده آگاه است، این اتهامی دروغ است.»! نمی خواهم ضرب المثل فارسی را در باره شاهد آوردن نقل کنم!

آقای سهیمی شما اول ادعای خود را ثابت بفرمایید بعد طلب شاهد برای ادعای دیگران بکنید. اما در این منازعه به نام نقد، به فرزند ارشد سروش اکتفا نمی شود بلکه پای فرزند کوچکتر او هم به میدان مبارزه کشیده می شود که در زادروز سروش از او اسطوره ساخته و ...

باید به آقایان گنجی و سهیمی یادآور شد که لقب «لوتر اسلام» را دیگران به سروش داده اند، نه فرزندان او. جایزه آراسموس را دیگران به او اهدا کرده اند، نه فرزندان. در یک نظرسنجی نام او در میان صد روشنفکر جهان در مجله فارن پالیسی بالاتر از چامسکی و ال گور و فرید زکریا و ... جای گرفت. این مقام را فرزندان او به وی نداده بودند.

در پایان هم آقای سهیمی نگرانی از دست رفتن دین خود و فرزندان را مطرح می کند که با نظریه رویاهای رسولانه در خطر مواجهه با چنین معضلی هستند. و بعد گلایه می کند که: « اگر حضرت حق، خدای آقای دکتر سروش، نگارنده، و بقیه معتقدان با همان تندی با گناهکاران برخورد کنند که آقای دکتر سروش با منتقدان خود، وای بر ما گناهکاران که امید خود را به رحمانیت خداوند از دست می دهیم.»!

پس به زعم ایشان، رحمانیت خداوند وابسته به رفتار سروش است! شما که خود با آوردن پرسش و پاسخی مبنی بر فهم اشتباه یکی از «دلباختگان»، پاسخ سروش را نقل می کنی چرا خود به آن توجهی نداری و دائماً به لطیفه هایی که سروش در میان بحث های سنگین خود آورده است، می آویزی؟ آقای سهیمی [گنجی] زحمت مکتوب کردن این بخش از سخنان سروش را شما کشیده اید که سروش در پاسخ آن دلباخته می گوید:

"نگرانی شما البته نگرانی به جایی است. یعنی من از دیگران هم این را شنیده ام. و حتی بعضی ها این را به منزله نقدی برای من و برای همین ایده رویایی بودن قرآن مطرح کردند، که شاید این نظریه حرمت قرآن را در چشم مردم عادی بشکند و آنها دیگر توجه نکنند که با یک کتاب الهی سر و کار دارند. بلکه فکر کنند کتابی است بشری، انسانی، در سطح عالی، مثل مثنوی، یا چیز دیگری، اما نه بیشتر. دوست بسیار لطیفه گویی دارم در آمریکا. ایشون یک جوکی در این باره ساخته بود و به یکی از دوستان من گفته بود، خودش به من نگفت. اون

دوست گفت شما آخرین جوک را درباره خودت شنیده ای؟ گفتم نه. گفت این است که گفته اند سروش رفت به معراج ، رفت بالا و بالا تا رسید به خدا. بعد وقتی که می خواست برگردد، خداوند یک جلد قرآن به او داد. این [سروش] هم برگشت به خدا گفت: خدا، یک کتابی بده که خودت نوشته باشی، این را پیغمبرت نوشته. خب جوک مناسب حال هم هست. شاید زبان حال شما هم باشد".

دوباره این بخشی را که خود آورده اید، مرور بفرمایید. اگر متوجه نیستید او چه قدر ادعای پیامبری را خنده دار و مضحک می داند، برای چه طالب پاسخ او هستید، وقتی هر چه بگویند شما وارونه اش می خوانید و نظر می دهید؟

داوری را به خوانندگان بی طرف و منصف می سپارم:

لاله ساغر گیر و نرگس مست و بر ما نام فسق

داوری دارم بسی یا رب که را داور کنم؟

پیام هدایت